



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

درنگی بر ضرورت واژگونی

از دواج و خانواده

آرش سیفی



خرداد ۱۳۹۹

آن‌ها خود نمی‌دانند، ولی چنین می‌کنند.

(مارکس، سرمایه)

مقدمه - لزوم واژگون کردن امر طبیعی

خبر تلخ این که «انسان در همه‌جای دنیا در قید اسارت بسر می‌برد.» (روسو، ۱۳۴۱. ص ۳۶) برخلاف روسو اما، با شجاعتی البته فروتنانه، کار نظم‌اجتماعی و تمدن را نه مغشوش کردن طبیعت آزاد و خوشبخت انسان، بلکه جامعه‌ی «امر طبیعی» پوشاندن به ساز و کارهای ایدئولوژیک و سرکوب‌گر خود جامعه می‌داند؛ ساز و کارهایی که سبب شده مردم - آن‌گونه که اسپینوزا گوشزد می‌کند - اغلب برای بندگی‌شان چنان تقلا کنند که تو گویی برای رستگاری‌شان است. (نگری و هارت، ۱۳۹۵. ص ۱۰) بدین سان، نظم اجتماعی و ابزارهای فرهنگی مبتنی بر آن، کنش‌هنجارین را به‌مثابه یگانه رفتار طبیعی و عقلانی بر فرد تحمیل می‌کنند. برآیند این که، فرد خود را نه فقط به منزله‌ی یک شیء، بلکه هم‌چون عنصری آماری با ضریب موفقیت یا شکست تعریف می‌کند. در چنین بستری، ملاک سنجش فرد، «صیانت نفس» و میزان سازگاری‌اش با کارکرد عینی از پیش داده شده‌اش می‌گردد. (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹. ص ص ۶۹-۷۰) در همین زمان، فرد از خلال دامن‌زدن به نهادها، نگرش‌ها و کنش‌های اجتماعی پذیرفته‌شده، و از سوی دیگر، از رهگذر سرسپردگی به آموزه‌های رایج موفقیت و رضایت‌مندی، صیانت نفس و بقای خود را جستجو می‌کند.

در چنین بستری، امر طبیعی خود را به هر سرآغازی تحمیل می‌کند. قریحه و ابتکار عمل به عقب رانده شده، و محدوده‌ی راحتی (comfort zone) ملاک تفکر و عمل آدمی قرار گرفته. بدین ترتیب، «شدن» و صیوررت از زندگی آدم‌ها رخت بر بسته و «ادامه‌دادن به آن‌چه از پیش موجود است»، تنها تاکتیک و استراتژی عقلانی معرفی گردیده است. از این رو، درست در همین لحظه، لازم است به شیوه‌ی «آنتوان روکانتن» ماجراجویانه از متن زندگی تنظیم‌شده‌ی روزمره اندکی فاصله‌ی انتقادی گرفته، و در آدم‌ها و تبار رفتارهای اجتماعی‌شان تأمل کنیم، و بنگریم که چگونه «زندگی خود را با حالتی منگ، خواب‌آلوده و کسالت‌آور گذرانده‌اند، و با عجله و هول هولکی ازدواج کرده‌اند، و تصادفی بچه پس انداخته‌اند.» (سارتر، ۱۳۸۸. ص ۱۵۴) لازم است به زیست بحران‌زده‌ی خود، از چشم‌اندازی بیرون از عادت‌هایمان، نگاهی بیاندازیم و بپرسیم: چه هنجارها، نگرش‌ها و گفتمان‌هایی، و کدام کنش‌ها و مناسک، در خدمت مشروعیت‌بخشیدن به شیوه‌های رایج و فهم‌پذیر زندگی امروزمان هستند؟ شیوه‌هایی از زندگی که تماماً وقف بندگی عادت‌ها و هنجارها شده و هیچ مفری به رهایی پیش روی خودشان نمی‌بینند.

خانواده: علامت بیماری محافظه کاری

اجازه دهید در زمینه‌ی این مقدمات، این پرسش بنیادین اما قدیمی را تکرار کنم: چگونه می‌توانیم تمام امکانات خود را در دست گیریم و آن‌چه «ممکن» است را محقق کنیم؟ شاید وقت آن رسیده که پیش از هر مفهوم‌پردازی رادیکالی، گوش‌هایمان را از نصایح ملال‌آور محافظه‌کارها خلاص کنیم، و سنت درازمدت دفاع از قداست نهادها و مفاهیم اجتماعی برساخته هم‌چون خانواده، دولت و مذهب را به چالش بکشانیم؛ این مهم، نه راه حلی جامع و نهایی، که راهگشای آینده و مجرای پاسخ‌های احتمالی به اهم مسائل پیش‌روی‌مان خواهد بود. دیگر این‌که، هرچند قداست برخی از ساختارها و نهادها - بیش‌وکم و گه‌گاه - مورد اصابت ترکش‌های نقد مصلحان و نواندیشان قرار گرفته‌اند، اما به قداست «خانواده» کم‌تر لطمه‌ای وارد آمده. این واقعیت که شوربختانه در مورد خانواده، کم‌تر تلاش جدی و پیگیرانه‌ای برای نقد و واژگونی آن وجود داشته، علامت مرضی‌ست که محافظه‌کاری کوشش می‌کند آن را «طبیعی» جلوه بدهد.

همان‌گونه که طبیعی جلوه‌دادن چیزی هم‌چون اقتصاد و در نظر گرفتن وجود آن به‌عنوان قوانین طبیعی و بدیهی، راه هر کوششی را برای برآشتن و دگرگونی تابوها و قوانین آن سد می‌کند، هنجارها و سازمان‌های اجتماعی ظاهراً طبیعی، ما را از بازان‌دیشی انتقادی درمورد شیوه و معنای زندگی‌مان بازداشته‌اند. (رید، بی تا) هنجارها، که واجد نوعی زمان‌مندی و موقتی‌بودن هستند، این‌بار اما هم‌چون حقایق ابدی-ازلی و به‌مثابه پیش‌انگاره‌ها و سنت‌ها، ما را برای گردن‌نهادن به هر شکلی از نظم اجتماعی مستقر آماده می‌کنند. به زبان فرهنگ و با ابزارهای نهفته در آن، به ما گفته‌اند که به‌عنوان یک انسان به معنای هنجارین آن، وقتی مشروع می‌شویم که در امر ازدواج و خانواده مشارکت کنیم. (باتلر، ۱۳۹۰. ص ۳۰) بدین‌سان، تحت تأثیر حامیان قسم خورده‌ی شیوه‌های مشروع زیست، ازدواج و تشکیل خانواده به اسطوره‌هایی معاف از بازنگری تبدیل شده‌اند، که ناچاریم خود را با آن‌ها سازگار کنیم؛ در غیر این‌صورت، ترس از «انحراف اجتماعی» ما را در موقعیت «فهم ناپذیری» قرار خواهد داد.

گسترش افق فهم‌پذیری و مشروعیت بدن‌ها

هم‌چنان که لکان، امر نمادین را نظم اجتماعی مبتنی بر ساختار جامعه‌پذیری و فهم‌پذیری (intelligibility) می‌داند، روشن می‌شود که امر نمادین، از هیچ وضعیت ذاتی یا طبیعی‌ای خبر نمی‌دهد. درواقع لکان، با عطف نظر به آرای لوی استروس، هیچ علت طبیعی‌ای برای خویشاوندی و خانواده قائل نیست، چنان‌که تابوی زنا با محارم را فاقد هیچ انگیزه‌ی بیولوژیکی‌ای می‌داند. (باتلر، ۱۳۹۰. ص ۵۳) بنابراین، خویشاوندی و شکل مشخص آن، خانواده، بخشی از امر نمادین، و به صورت ساختاری زبانی تعریف می‌شوند. به این ترتیب، می‌توان گفت که خانواده، هم‌چون ساختاری زبانی‌ست که در آن موقعیت‌های مختلف بر مبنای برون‌همسری ایجاد شده و اعضای

خانواده این موقعیت‌ها را استفاده و اشغال می‌کنند. (باتلر، ۱۳۹۰. ص ص. ۲۲-۲۵) به اعتقاد باتلر، با وجود این که ما خارج از زبانی که ما را ساختار بندی می‌کند نمی‌ایستیم، اما هیچ‌کدام به پذیرش مطلق این زبان محکوم نشده‌ایم. به سخن دیگر، ما با قید و بندهایی در بیان خویشتن مواجه هستیم، ولی، آن‌چنان که باتلر اذعان می‌کند، پرسش اصلی این است که چگونه می‌توانیم این قید و بندها را واژگون کنیم و رژیم‌های حاکم بازنمایی را به بحران بکشانیم؟ چه نوع الگویی از فهم‌پذیری، روابط و تجربه‌های ما را مشروع و شناخت‌پذیر، و عشق‌های ما را عشق‌هایی قابل فهم می‌سازد. (باتلر، ۱۳۸۵. ص ص. ۳۰-۳۱) مسأله دقیقاً به چالش کشاندن خانواده - چونان شکلی هنجارین از ارتباط‌گیری - و موقعیت‌های از پیش ساخته‌ی همراه با آن است.

خانواده شالوده‌ی ستم بر آن‌هاست که جنسیت یا گرایش جنسی‌شان با هنجار دگرجنس‌خواهی موجود در خانواده انطباق ندارد. (اُشی، ۱۳۹۵) بنیان خانواده، یا آن‌گونه که محافظه‌کارها به ما می‌گویند، پایه‌های این دژ مستحکم «تمدن و ثبات اجتماعی»، از ستم بر بدن‌های نامشروع، غیرواقعی و نامفهوم ساخته شده است. بدن‌هایی که نتوانسته‌اند رابطه‌ای ذاتی و پیوسته میان جنس (sex)، جنسیت (gender) و تمایل جنسی (sexuality) برقرار کنند. ماتریکس فرهنگی‌ای که «خانواده» را در مرکز خود قرار می‌دهد، نیازمند آن است که انواعی از «هویت‌ها» نتوانند موجودیت یابند چرا که هویت جنسی‌شان قابل فهم نمی‌گردد؛ همان هویت‌هایی که در آن جنسیت از جنس پیروی نمی‌کند و کنش‌های میل از جنس و جنسیت، هر دو، این پیروی، امری سیاسی‌ست که به نهادینه‌شدن توسط قوانین فرهنگی و تنظیم تمایل جنسی در ساحت اجتماعی نیازمند است. (باتلر، ۱۳۸۵. ص ص. ۶۶-۶۸) هم‌نوا با باتلر، بر این باورم که وظیفه‌ی ما، افشای محدودیت‌های «ماتریکس فهم‌پذیری» و ایجاد ماتریکس‌هایی واژگون‌کننده متشکل از بی‌نظمی و آشفتگی جنسیتی است.

خانواده و باز تولید روابط سلطه

جدا از نقش خانواده در باز تولید هراس از هم‌جنس‌گرایان و تراجنسیتی‌ها، نقش‌های جنسیتی نهادینه‌شده در خانواده، توجیهاتی هستند برای خشونت بر ضد آن دسته از افراد که نمی‌توانند خود را با آن نقش‌های جنسیتی تحمیلی و اجباری تطبیق دهند. (فریزر، باتاچاریا و اروتزا، ۲۰۱۹) بدین سان، خانواده به‌عنوان یک «ایده‌آل» تداوم پیدا کرده و بی‌ثباتی‌ها و انحرافات در قیاس با آن سنجیده می‌شوند. خانواده، از یک سو، هم‌چون مذهب و ملیت، به منبعی برای ایجاد حس هویت و تعهد به دیگران تبدیل شده، و از سوی دیگر، مبنایی می‌شود، خشونت‌آمیز و استیلاجو، برای محروم‌سازی بخش‌های مازاد که تن به وضعیت و قوانین مشروع‌کننده‌ی عناصر عضو آن نمی‌دهند، یا نمی‌توانند بدهند. (اُشی، ۱۳۹۵) بر ما است که پیرسیم چگونه است که خویشاوندی، هم‌زمان که شرایط فهم‌پذیری را تأمین می‌کند تا به‌وسیله‌ی آن زندگی قابل زیستن شود، به‌وسیله‌ی همان شرایط، زندگی کسانی دیگر را ممنوع و محروم می‌سازد؟ همان کسانی که جایگاه قابل زیست و معتبر در فرهنگ ندارند. (باتلر، ۱۳۹۰. ص ص. ۳۱)

گرفتاری‌های ما فقط به کشورهای پیرامونی، هم‌چون ایران، و به‌طور کلی به «جنوب جهانی» خلاصه نمی‌شود. حتی در پیشرفته‌ترین جوامع، احساس مسئولیت نسبت به خانه و فرزندان هم‌چنان به‌شدت متوجه زنان است. تبعات این امر در عرصه‌ی عمومی وقتی قابل فهم‌تر می‌شود که بدانیم بیش‌تر شغل‌ها و مسئولیت‌های مراقبتی در بیش‌تر کشورها به‌طور قابل مشاهده‌ای به زنان سپرده می‌شود. (اُشی، ۱۳۹۵) ما با یک رابطه‌ی علت و معلولی دوطرفه روبرو هستیم: از یک سو، شیوه‌ی فهم ارتباط‌گیری جامعه‌پسند و ازدواج، و خود وجود عرصه‌ی خانواده و تعریف آن، حاصل تصمیمات عرصه‌ی عمومی است که به شکلی رسمی یا غیررسمی در مجالس قانون‌گذاری، دستگاه بوروکراسی دولتی، با هم‌دستی دادگاه‌ها، اداره‌ها و رسانه‌ها گرفته شده است. از سوی دیگر، کنش‌ها و نگرش‌های خانوادگی، بر روابط قدرت در عرصه‌ی عمومی کارگر هستند. فراموش نکنیم که شخصیت آن‌ها که عرصه‌ی سیاست مستقر را تشکیل می‌دهند، از رأی دهندگان تا قانون‌گذاران، در محیط خانه و روابط خویشاوندی، شکل می‌گیرد. (منسبریچ، مولراوکین و کیملیکا، ۱۳۸۷. ص ۲۲)

هم‌دستی سرمایه‌داری و پدرسالاری

به گونه‌ی قابل اتکایی می‌توانیم نشان دهیم که روابط قدرت و تقسیم‌کار در خانه زیربنا یا دست‌کم، مشروع‌کننده‌ی نابرابری‌های عمومی هستند. دست‌کم می‌توانیم یکی از مخرب‌ترین الگوهای سلطه‌ی نهفته در خانواده را اصل رابطه‌ی دگرجنس‌خواهانه‌ی درون آن بدانیم. (منسبریچ، مولراوکین و کیملیکا، ۱۳۸۷. ص ۲۲) گذشته از این، از آن‌جا که خانواده را «اولین نمونه‌ی یک جامعه‌ی سیاسی» معرفی می‌کنند، ترغیب می‌شویم هم در نظم اجتماعی و هم در خانواده به دنبال ساختارهای سلطه‌ی مشترک بگردیم، جایی که به اعتقاد من، تقاطع سرمایه‌داری و پدرسالاری را به ما نشان می‌دهد. بی‌جهت نیست روسو در قرارداد اجتماعی، پدر را هم‌تراز رئیس و فرزندان را هم‌تراز افراد جامعه معرفی می‌کند. (روسو، ۱۳۴۱. ص ۳۷) هم‌چنان که پدرسالاری خشونت جنسیتی را ممکن می‌کند، نظم سیاسی موجود، شبکه‌ای از قدرت سلسله‌مراتبی معطوف به جنسیت، ملیت و طبقه را مستقر می‌کند. در هر دو، روابط قدرت و سلسله‌مراتب‌ها به‌گونه‌ی نسبتاً پیوسته‌ای به کار بازتولید سلطه و انقیاد، و عادی‌سازی نابرابری‌ها مشغول هستند.

به‌عنوان نمونه، تحت شرایط امروزی روابط قدرت و سازماندهی کار در خانه و جامعه، پسرها تلاش می‌کنند با افزایش مهارت‌های شغلی امنیت فردی خود را تأمین کنند، درحالی که دخترها امنیت را در بالابردن جذابیت‌های خود برای پسرها می‌یابند. از این رو، در عرصه‌ی فرهنگ، مردانگی با کسب درآمد، و زنانگی با ارائه‌ی خدمات جنسی و خانگی به مردان و پرورش بچه‌ها تعریف و تداعی می‌گردد. (منسبریچ، مولراوکین و کیملیکا، ۱۳۸۷. ص ۶۷) به این ترتیب، مسئولیت بازتولید اجتماعی، که پیش‌شرط بنیادین زندگی و تولید نیروی کار در جوامع است، بر دوش زنان افکنده شده، و تولید سود و انباشت سرمایه، وظیفه‌ی مردان انگاشته می‌شود. (فریزر، باتاچاریا و اروترزا، ۲۰۱۹) وانگهی برنده‌ی نهایی این وضعیت، مناسبات سیاسی - اقتصادی مترصد سودی‌ست که

از طریق نهاد اجتماعی و اقتصادی خانواده، از کار غیرمزدی‌ای که صرف بازتولید ابنای بشر و اجتماعات می‌شود، بهره‌برداری رایگان می‌کند.

خصوصی، سیاسی‌ست!

گذشته از آن‌چه گفته شد، این تنها محافظه‌کاران و اصحاب «توپیای گذشته» نیستند که از سازوکارهای انقیاد و ستم نهفته در ازدواج و نهاد خانواده دفاع می‌کنند. جدایی حوزه‌ی خصوصی از حوزه‌ی عمومی، که بعداً به جدایی خانه از جامعه تعبیر شد، یکی از انگاره‌های مرکزی لیبرالیسم کلاسیک و از جمله فهم‌هایی‌ست که «خانواده» را از دگرگونی بنیادین و بازنگری در آن مصون داشته، و طرد زنان از عرصه‌های سیاسی را در تمام جهان موجه جلوه داده. امروز، در بهترین حالت، حق حریم شخصی در قوانین کشورهای پیشرفته، به حق حریم خانواده - و نه حریم خصوصی افراد آن - ترجمه شده است. بدین سان، دولت نمی‌تواند حریم شخصی اعضای خانواده را تأمین کند. برآیند این‌که، حمایت از خانواده در مقابل دخالت دولتی، لزوماً به پیدایش پناه‌گاهی برای زنان و حتی کودکان از خطر حضور دیگران، یا فشارهای ناشی از سازگاری با انتظارات دیگران، منجر نمی‌شود. (منسبریچ، مولراو کین و کیملیکا، ۱۳۸۷. ص ۹۱-۹۲) به همین خاطر، مسئولیتی که در مقابل ما قرار گرفته، سیاسی‌کردن حریم خصوصی و به چالش کشیدن تضاد خصوصی-عمومی (و خانواده-اجتماع) است. در این صورت است که می‌توانیم از خانواده (و ازدواج)، ارزش‌زدایی کرده و ضمن تبارشناسی تاریخی آن، شرایط و اقتضات دگرگونی‌اش را پیگیری کنیم.

انقلاب اجتماعی

مخلص کلام این‌که، به درستی هیچ انقلاب اجتماعی - سیاسی بدون تغییر پایه‌ای و رادیکال در تصور فرد از امر «ممکن» و «واقعی» امکان‌پذیر نیست. (باتلر، ۱۳۸۵. ص ۳۰) وظیفه‌ی ما، در وهله‌ی نخست، شجاعت تخیل کردن و آغازیدن، و سپس رهاسازی شیوه‌های دیگر زندگی‌ست، شیوه‌هایی خلاقانه که از ارتباط‌گیری هنجارین تحت ازدواج و روابط خویشاوندی گذر کرده و خود را از انقیاد سازماندهی فعلی میل و ساختارهای اجتماعی مستقر آزاد کنند. پرسش پیش روی ما، درباره‌ی شرایط امکان این آزادسازی‌ست، آزادسازی عشق، رهاسازی سکسوالیته، و آزادسازی امر مشترک، به‌جای تنظیم، کنترل و هنجارین‌ساختن آن. هر کدام از ما که تا امروز از تخیل کردن «ممکن‌ها» نه‌راسیده و در برابر جذابیت امر موجود مقاومت کرده‌ایم، یک انتخاب خطیر پیش روی خود داریم: تعظیم کردن در برابر امر طبیعی، یا شکستن اقتدار آن و در نتیجه گشودن امکان واژگونی‌اش از درون. این یک انتخاب به‌شدت سیاسی، آزادانه و حیاتی‌ست، حتی اگر خود از آن آگاه نباشیم.

یازدهم مه ۲۰۲۰

منابع و مأخذ:

- روسو، ژان ژاک (۱۳۴۱). قرارداد اجتماعی. ترجمه: غلامحسین زیرک‌زاده. چاپ چهارم. تهران: انتشارات شرکت سهامی چهر.
- نگری، آنتونی، و هارت، مایکل (۱۳۹۵، آذر). امر مشترک: عشق و شر. ترجمه: ساره پیمان و پویا غلامی. عصب‌سنج.
- آدورنو، تئودور، و هورکهایمر، ماکس (۱۳۸۹). دیالکتیک روشنگری. ترجمه: مراد فرهادپور و امید مهرگان. چاپ چهارم. تهران: گام نو.
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۸). تهوع. ترجمه: مهرآفرید بیگدلی خمسه. چاپ اول. تهران: نگارستان کتاب.
- رید، جیسون. کار و اسارت بشر: اسپینوزا، مارکس و بندگان خودخواسته‌ی سرمایه‌داری. ترجمه: محمد هادی. تز یازدهم. بازیابی شده در دسامبر ۲۰۱۹، از:
<http://www.thesis۱۱.com/Article.aspx?Id=۴۳۸۸>
- باتلر، جودیت (۱۳۹۰، خرداد). ادعای آنتی‌گونه، خویشاوندی میان زندگی و مرگ. ترجمه: امین قضایی، بابک سلیمی‌زاده و مهدی سلیمی. چاپ اول. نشر مایند موتور
- باتلر، جودیت (۱۳۸۵، پاییز). آشفتگی جنسیتی. ترجمه: امین قضایی. نشر مجله‌ی شعر.
- اُشی، لوئیس (۱۳۹۵، آبان). مارکسیسم و رهایی زنان. ترجمه: فرزانه راجی. نقد اقتصاد سیاسی. بازیابی شده در ژانویه‌ی ۲۰۲۰، از:
<https://pecritique.com/۲۰۱۶/۱۰/۲۸/مارکسیسم-و-رهایی-زنان-لوئیس-اوشی-ترجم/>
- منسبریج، جین، مولراو کین، سوزان، و کیملیکا، ویل (۱۳۸۷). دو جستار درباره‌ی فلسفه‌ی سیاسی فمینیسم. ترجمه: نیلوفر مهدیان. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- فریزر، نانسی، باتاچاریا، تیتی، و اروتزا، چینزیا (۲۰۱۹). مانیفست فمینیستی. ترجمه: مرجان نمازی. نقد اقتصاد سیاسی. بازیابی شده در فوریه ۲۰۲۰، از:
<https://pecritique.com/۲۰۱۹/۰۳/۰۶/مانیفست-فمینیستی-نانسی-فریزر-و-دیگران/>